

## چگونه از خمینی آخوند یک رهبر انقلاب ساخته شد!

با گذشت حدود ۴۰ سال از انقلاب مردم ایران بر علیه رژیم دیکتاتوری شاه، بسیاری از حوادث و رویدادهای این انقلاب توسط راویانی که متأسفانه خود در جریان این رویدادها نبوده‌اند و بر اساس برخی از مقالات روزنامه‌های رسمی آن دوران تحلیلهایی ارائه می‌دهند، به شیوه‌ای غیر واقعی بازگو میشوند.

از آنجا که روی کار آمدن آخوندها در ایران، یک رویداد تصادفی نبود و با توجه به اسنادی که در طی این سالها هم از سوی کارکنان ساواک رژیم و هم از سوی قدرتهای بزرگ جهانی که هرکدام در ایران منافع و مصالح خود را در جهان دو قطبی قرن بیستم داشتند، میتوان آشکارا گفت که روی کار آمدن آخوندها به رهبری خمینی نتیجه‌ی یک پروژه‌ی توطئه‌گرانه‌ی بین المللی بود و منافع سرشاری را نصیب کنسرنهای بین المللی، بویژه صنایع نظامی این قدرتمندان کرد.

با توجه به تاریخ سلسله‌های پادشاهی صفوی، قاجار و سپس ایران پهلوی، به راحتی آشکار میگردد که روحانیت شیعه همواره شریک سفره‌ی این پادشاهان بوده و نقش عظیمی در ثبات دستگاه حکومتی داشته‌است.

بنا بر اسنادی که اولین بار توسط میرزا آقاخان کرمانی در کتاب سه مکتوب، حدود دویست سال قبل افشا شد، دولت انگلستان برای اولین بار در قرن نوزدهم و در استانبول، در خانه‌ی جاسوس مشهور این کشور، جمال الدین اسدآبادی، با حضور وزیر مختار بریتانیا، سر چرچیل، جد وینستون چرچیل، کومیتته‌ی رهبری تشیع را در کنار اتحادیه‌ی اسلامی ایجاد کرد. دولت پادشاهی بریتانیا، املاکی را برای تامین هزینه‌های مراجع تقلید، در هندوستان وقف این کمیته کرد.

در کتب تاریخی نوشته شده در مورد انقلاب مشروطه و حوادث دوره‌ی قاجاریه بهکرات وابستگی مراجع تقلید تشیع به انگلستان آورده شده‌است که تنها ذکر آنچه که اسماعیل رائین و احمد کسروی نوشته‌اند خود حدیثی مفصل است.

در دوران پهلوی، رسماً دولت ایران هزینه‌های گزاف مشهد، قم، نجف و کربلا را بر عهده گرفت و با توجه به این سرچشمه‌ی هنگفت مالی، روحانیت شیعه سیستم هرمی سازماندهی خود را بر قاعده‌ی حوزه‌ها و مدارس دینی بنا نهاد.

رژیم شاه برای نگهداشتن توده‌های مردم در جهل و خرافات به این دستگاه مافیایی آخوندی نیازی مبرم داشت. این نیاز به شکل تظاهرهای عوامفریبانه‌ی محمد رضا پهلوی در زیارت شهرهای مقدس شیعه و خوابهایش در مورد امام رضا و امام مهدی غایب در مطبوعات ایران نیز وقیحانه منعکس میگشت.

در جریان کودتای ۲۸ مرداد، آیت الله کاشانی و چاقوکشانش آشکارا با این کودتا همکاری کردند و تلاش نمودند ملی کردن نفت توسط کابینه‌ی مصدق انجام نگیرد. چرا که انگلستان در آن زمان از این اقدام ملی دولت مصدق بیشترین خسارت را میدید.

آمریکا با کودتای ۲۸ مرداد، سکان رهبری ایران را از دست انگلستان درآورد. آمریکا با چهره‌ی نو و سیستم نو استعماری، مستعمرات سابق بریتانیا را یکی پس از دیگری به زیر سلطه‌ی خود درمیآورد.

اگرچه آمریکا توانست به کمک رژیم برخی از آیت الله هارا مانند خویی به طرفداری خود جلب کند، اما نتوانست قلعه‌ی مستحکم بریتانیا را، که از مراجع تقلید متعددی تشکیل شده بود تصرف کند. به همین

دلیل در جریان انقلاب تجویزی سفید در ایران توسط جان اف کندی برای تغییر ساختار فئودالی ایران و ایجاد سیستم بورژوازی وابسته، رژیم ایران با اولین واکنش این باند مافیایی روبرو شد. آیت الله خمینی از سوی حوزه‌ها و محافل آخوندی به میدان آورده شد و آشکارا بر علیه اصلاحات ارضی، که منافع مراجع تقلید بزرگ مالک را تهدید میکرد و آزادی زنان و حق رای دادن به زنان را کفر می‌شمرد، سخنرانی‌هایی انجام داد که موجب آشوب و بلوا شدند. اما دولت با کنترل اوضاع و دستگیری خمینی به غائله خاتمه داد. مراجع تقلید یک شبه خمینی را به مرجعیت رساندند تا رژیم نتواند او را اعدام کند. از سوی دیگر چنانچه سرهنگ پژمان مسئول آن زمان ساواک در عراق در خاطرات خود آورده است، با توصیه‌ی سفیر انگلستان شاه خمینی را به نجف تبعید میکند.

تبعید خمینی به نجف مرحله‌ی آغازین قدرت‌گیری ایشان در راس هرم مافیایی روحانیت شیعه است و این نکته از دیدگاه آیه‌الله خویی که مخالف سلطه‌ی انگلستان بر روحانیت شیعه و طرفدار آمریکا بود، پنهان نمی‌ماند.

به نوشته‌ی سرهنگ پژمان، در همان زمان آیت الله خویی به شاه پیغام میدهد که بافرستان خمینی به نجف، مار را در آستین خود پرورش میدهد و به ارسال پول از سوی انتلیجنت سرویس توسط حجت الاسلام یزدی برای خمینی اشاره میکند. اما محمد رضا شاه آن را جدی نگرفته و به این هشدار پوزخند می‌زند.

رشد اقتصادی ایران در سالهای دهه پنجاه، گسترش بازار سرمایه‌داری و توسعه و رشد صنعتی، مالیخولیای قدرت طلبی شاه را تشدید میکند و اقدام به ایجاد نظامی تک حزبی برپایه‌ی ناسیونالیسم افراطی فارس میکند. اما جنبش آزادیخواهان بویژه در میان جوانان و دانشجویان رشد میکند و پشتیبانان غربی رژیم متوجه این امر میگردند که نمیتوان این سیستم را نگهداشت.

همانند دوران قاجاریه که دربار شاهان قاجار از دو گروه طرفدار روس و انگلیس اداره میشد، دستگاه رژیم پهلوی نیز از سوی طرفداران انگلستان و آمریکا اداره میشد. حتی خود شاه که در برابر مردم ایران ادعای خدایی میکرد و لقب خدایگان شاهنشاه آریامهر را به خود داده بود، برای هراتخاذهر تصمیمی با سفرای این دو کشور مشورت میکرد. این نفوذ تا بدانجا رسیده بود که دو سیستم اطلاعاتی برای مبارزه با آزادیخواهان، با دو مرکز اوین به سرپرستی ساواک و کومیتة مشترک مبارزه با خرابکاری با همکاری پلیس و ساواک فعالیت میکردند که اولی آشکارا با همکاری آمریکا و دومی با همکاری انگلستان ایجاد شده بودند.

از سال ۱۳۵۰ به بعد دادن امکانات در حد چشم‌پوشی از تبلیغ گرایش‌های اسلامی توسط دکتر علی شریعتی و کسان دیگر، گسترش چاپ و پخش مجله‌ی مکتب اسلام، اجازه‌ی چاپ کتب اسلامی متعدد آغاز شد. اگرچه در مواردی فعالین مذهبی دستگیر میشدند و مانند دکتر شریعتی به شیوه‌های محترمانه‌ای هم بازجویی میشدند، اما خشونت‌ها را که در مورد آزادیخواهان دیگر اعمال میشد، در مورد آنان به کار نمیبردند.

رشد سازمان مجاهدین خلق بر بستر همین امکانات محدودی که به امثال دکتر شریعتی داده شده بود، دولت را وادار به تشدید عکس‌العمل در مورد اعضای این سازمان و اعدام برخی از سران این سازمان کرد.

از سال ۱۳۵۲ به بعد سازمانهای امنیتی ایران علاقه‌ی وافری به دستگیری آخوندها نشان میدادند. در بسیاری از این دستگیریها، اعتراض این آخوندها به عرضه‌ی گوشت یخزده در بازار تنها مدرک جرم بود. یکی از شهدای دروغی آخوندها که در زندان با خود من در یک اتاق بود، آیت الله غفاری بود.

ایشان به جرم دادن فتوای حرام بودن گوشت یخزده به ۶ ماه زندان محکوم شده بود. یک روز قبل از آزادی هنگام برگشت از حمام، دم در ورودی بند هفت تعادلش را از دست داد و سرش به لبه فلزی در زندان خورد و در اثر ضربه‌ی مغزی دارفانی را وداع گفت. در حوزه‌های علمیه طلاب را تحریک کردند که آیت الله غفاری در زیر شکنجه به شهادت رسیده است. چندی بعد در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی ما صدها جوجه طلبه و آخوند را به زندان آوردند که در مراسم تشییع جنازه‌ی این حضرت شرکت کرده بودند. آخوندهایی را تبعید می‌کردند و یا دستگیر کرده و پس از مدت کوتاهی آزاد می‌کردند که هیچ‌کس برای رژیم نداشتند. تنها بهره‌ی این آخوندها پس از آزادی از دیداد یا منبریهای بیچاره بود که گمان می‌کردند آقا مخالف رژیم است و آزاده. در جریان انشعاب پیکار از مجاهدین، ساواک با مهارت استفاده کرده و گرایش مذهبی را در بین طرفداران مجاهدین تقویت کرد. با آزادی سران فداییان اسلام در جریان سپاس‌شاه که مراسمی بود برای آنان ترتیب داده شده بود، آشکارا به آنان که اکثراً بعدها عضو شورای انقلاب شدند، چراغ سبز برای فعالیت مذهبی دادند.

در سال ۱۳۵۵ پس از شکست آمریکا در ویتنام و ایجاد موج جهانی دفاع از حقوق بشر، رژیم ایران مورد انتقاد سازمانهای بین‌المللی قرار گرفت و اعمال فشار بر رژیم او را در مواردی از جمله شکنجه و اعدام مخالفین به عقب نشینی واداشت. ایران قبول کرد تا سازمانهای بین‌المللی از زندانها دیدار کنند.

تظاهراتها و اعتراضهای روشنفکران و دانشجویان ایرانی در اروپا، باعث افزایش فشار بر رژیم ایران شده بود. در نتیجه‌ی این فشارهای بین‌المللی و پس از بازدید سازمان عفو بین‌الملل از زندانهای ایران، در نوروز ۱۳۵۶ دولت تن به آزادی برخی از زندانیان، از جمله قهرمان ملی کرد، عزیز یوسفی داد که در مطبوعات اروپا مطرح شده بودند. در مرداد ۱۳۵۶ اولین گروه ۵۰۰ نفره از زندانیانی که اکثراً با بازدید کنندگان سازمان عفو بین‌الملل گفتگو کرده بودند آزاد شدند.

استقبال توده‌ی وسیعی از مردم و خانواده‌های این زندانیان جو دیگری از جامعه را نشان میداد. تظاهراتهای دانشجویی در دانشگاههای مختلف، فعالیتهای سازمانی جبهه ملی، فدایی، توده‌یی در حال گسترش یافتن بود.

مطابق گفته‌های مقامات پیشین دو سال قبل از انقلاب، شاه که میدانست رفتنی است و مبتلا به بیماری سرطان بود، به آمریکا پیشنهاد میدهد که کناره‌گیری کند و آمریکا فرزندش را با نیابت همسرش بر کرسی قدرت تضمین کند. اما آمریکائیا با رفتن او مخالفت میکنند. علت این مخالفت ترس از خلائی بود که در نبود آلترناتیو به وجود می‌آمد.

در ماههای مهر، آبان و آذر اولین تظاهراتهای کوچک و متوسط خارج از دانشگاهها شروع شد. در این تظاهراتها که غالباً تجمع در میداين و سپس دادن شعار و پراکنده شدن بود، اثری از شعارهای مذهبی دیده نمیشد.

در ساختار دولت و سازمانهای امنیتی تغییراتی داده شد و باند معظمی که روابط نزدیکی با مراجع تقلید داشت به جای باند نصیری روی کار آورده شدند. اندک اندک سخنرانیهای ضد دولتی آخوندها در مساجد بدون عکس العمل آنچنانی دستگاههای امنیتی آغاز شد.

گسترش جنبشهای خیابانی که عمدتاً توسط جوانان غیر مذهبی برپا میشد و گسترش جنبش دانشجویی و مطرح شدن دوباره‌ی جریانات چپ، ساواک را به چاره‌اندیشی واداشته بود. در چنین اوضاع و احوالی به ناگهان روزنامه اطلاعات مقاله‌ای را در مورد ارتجاع سرخ و سیاه چاپ میکند. باتوجه به اینکه روزنامه‌های رسمی ایران بدون موافقت ساواک و نمایندگان این سازمان قادر به انتشار چنین مقالاتی نبودند، میتوان به راحتی نتیجه گرفت که این اقدام دادن سمت و سوی آشکار به خیزشهایی بود که

انتظار آن میرفت. چاپ این مقاله در ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ منجر به تظاهرات در قم شد. نیروهای امنیتی با تیراندازی به شرکت کنندگان در این اعتراض که نه چندان گسترده و مهم بود که نیاز به این شدت عمل داشته باشد، عملاً چرخ آسیاب مافیای روحانیت را در مسیری گرداندند که سالها بود دولت فخمیهی بریتانیا برای آن سرمایه‌گذاری کرده بود.

در قم برای اولین بار تظاهرات سیمای مذهبی به خود گرفت. اگرچه در تبریز در روز ۲۹ بهمن به نام دفاع از شهدای قم شورش سراسر شهر را فراگرفت، اما جنبه‌ی غالب و صد در صد اسلامی و شیعه‌گماری نداشت. ترکیبی بود از مشارکت همه‌ی توده‌های مردم.

در ۱۶ و ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ بزرگترین تظاهرات مردم سراسر کردستان در شهر مهاباد و در جریان تشییع جنازه‌ی عزیز یوسفی که پس از ۲۵ سال زندان در سال ۱۳۵۶ آزاد شده بود، انجام گرفت که ابعاد توده‌ای آن بسیار گسترده بود. از تمامی شهرهای کردستان مردم در مهاباد جمع شده بودند. در این تظاهرات نیز همانند همه‌ی تظاهراتی کردستان، مذهب هیچ تأثیری نداشت. طبیعی بود که بسیاری از جوانان و فعالین کرد دستگیر شدند.

اما در سایر نقاط ایران به تدریج مساجد و منابر در مقابل دیدگان سازمانهای نظامی و اطلاعاتی فعالیت میکردند و کسی به سراغ آنان نمیرفت. درحالیکه دادستان نظامی برای دستگیر شدگان کرد تقاضای اعدام کرده بود آیت الله‌هایی مانند ناطق نوری در تهران آشکارا مردم را به تظاهرات دعوت میکردند و کسی کاری به کارشان نداشت.

جنایت آتش زدن سینما رکس آبادان که توسط طرفداران خمینی صورت گرفت، با تبلیغات عوامفریبانه‌ی آخوندها به رژیم نسبت داده شد و همین نیز موجی از توده‌های ناآگاه را به پیروی از مافیای آخوندی کشاند. اما علیرغم این جریانات هنوز جو مذهبی بر فضای سیاسی حاکم نگشته‌بود.

طبیعی است تبعید ناگهانی خمینی از عراق و کشاندن ایشان به فرانسه را نمیتوان حادثه‌ای دانست بدون تصمیمگیری و موافقت قدرتهای غربی. خمینی تا هنگام ورود به فرانسه برای بیش از ۸۰ درصد مردم ایران ناشناخته بود.

نشاندن خمینی در فرانسه و نقش مطبوعات و رادیو تلویزیونها در برجسته کردن او، جریانی مهندسی شده بود. رادیوهای فارسی زبان بی بی سی، دویچه‌وله، اسرائیل هر روزه به زبان فارسی بیانیه‌ها و اخبار مربوط به او را به خانه‌های مردم ایران میبردند که اعتمادی به رادیو، تلویزیون و مطبوعات رسمی ایران نداشتند.

بدینترتیب تا بهمن ۱۳۵۷ به تدریج خمینی تبدیل به چهره کارسماتیک و فرد طعین کننده تبدیل شد. رتوی کار آمدن او و بازگشتش و تسلیم شدن ارتش ایران نیز بدون مذاکراتهای محرمانه‌ی وی در پاریس با آمریکا، انگلستان و فرانسه غیر ممکن بود.

چنین بود که رژیمی در ایران روی کار آورده شد که طی هشت سال جنگ با عراق، ایران و عراق ثروتمند را در زیر بار قرضهای بین المللی غرق کرد. میلیاردها ثروت مردم را در راه برپایی گروههای تروریستی شیعه تلف کرد. فقر و بیکاری و فحشا و مواد مخدر را در سراسر ایران گسترش داد. شکنجه و آدمکشی و تجاوز به زنان و دختران را به مثابه‌ی احکام الهی بر جامعه حاکم کرد. سنگسار زنان، شلاق زدن جوانان، تراشیدن موهای سر را رایج کرد. رژیمی که وحشی ترین دستگاه سرکوب را بوسیله رذلتترین انسانها بر جامعه حاکم کرد و جوانان را با جرثقیلها در معابر عمومی بدار می آویزد. رژیمی به روی کار آورده شد که دست اندرکارانش نه تنها اختلاسهای نجومی کرده بلکه دکلهای نفت را نیز دزدیدند. آنچه پس از جهل سال حاکمیت مافیای آخوندی، با توسل به شرع و

احکام مجتهدین طماع و سیری ناپذیر برجای مانده، جامعه‌ایست ویرانه، مردمی زیر خط فقر، با سیل عظیمی از جوانان بیکار، لشکری از معتادان و سپاه بیکرانی از زنان محرومی که برای گرداندن چرخ زندگی تن به خودفروشی اسلامی تحت عنوان صیغه داده‌اند. ایران ویرانه‌ایست که به چندین نسل نیاز دارد تا به حالت متعادلی از زندگی عادی برگردد.

۰۷,۰۱,۲۰۱۸

حسن ماورانی